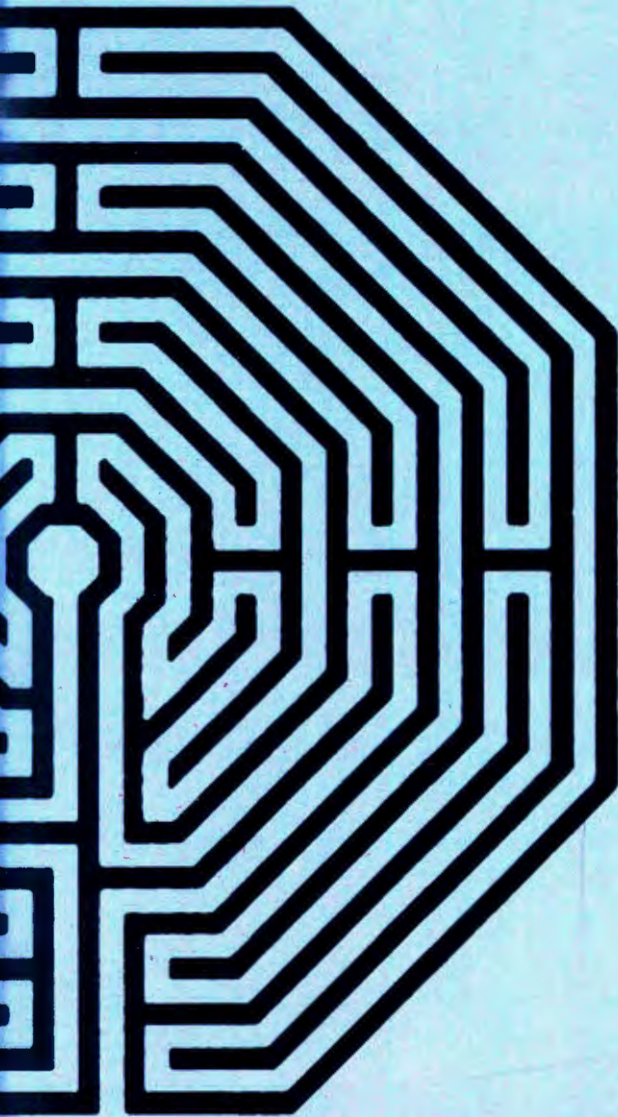


زبان شناسی شناخته

نظریه‌ها و کاربردها



ویراستاران:

جنت لیتل مور و جان آر. تیلور

برگردان:

پارسا بامشادی و شادی انصاریان

زبان‌شناسی شناخته

نظریه‌ها و کاربردها

ویراستاران:

جنت لیتل‌مور

جان آر. تیلور

برگردان:

پارسا بامشادی

شادی انصاریان



تهران، ۱۴۰۲

عنوان و نام پدیدآور	: زبان‌شناسی شناختی: نظریه‌ها و کاربردها/ ویراستاران جنت لیتلمور، جان آر. تیلور؛ برگردان پارسا بامشادی، شادی انصاریان.
مشخصات نشر	: تهران: بوی کاغذ، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	: ۳۷۷ ص.
شابک	: 978-622-6070-57-7
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
یادداشت	: عنوان اصلی: The Bloomsbury companion to cognitive linguistics, 2014.
یادداشت	: واژه‌نامه.
موضوع	: دستور زبان شناختی
موضوع	: Cognitive grammar
موضوع	: زبان‌شناسی
موضوع	: Linguistics
شناسه افزوده	: انصاریان، شادی، ۱۳۶۵- مترجم
شناسه افزوده	: بامشادی، پارسا، ۱۳۶۳- مترجم
رده بندی کنگره	: P۱۶۵
رده بندی دیویی	: ۴۱۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۹۵۵۹۱۲

تهران، خیابان شهید مطهری، خیابان شهید سلیمان‌خاطر، کوچه مسجد،

پلاک ۱۹، واحد سه، کدپستی: ۱۵۷۸۷۱۵۹۱۴

تلفن: ۸۸۳۱۹۱۶۴ - ۰۲۱ تلفن همراه: ۰۹۲۱۲۵۷۶۵۹۳

تارنما: www.booka.ir

رایانامه: info@booka.ir



نشر بوی کاغذ

**The Bloomsbury Companion to
Cognitive Linguistics**

Jeannette Littlemore
John R. Taylor

زبان‌شناسی شناختی: نظریه‌ها و کاربردها

ویراستاران: جنت لیتلمور و جان آر. تیلور
برگردان: پارسا بامشادی و شادی انصاریان

چاپ و صحافی: هنگام

مدیر تولید: احمد رضانی

چاپ: اول، ۱۴۰۲

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۷۰-۵۷-۷

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۲,۸۵۰,۰۰۰ ریال

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

پیشکش بہ زیاترین واژہ های هستی:

مادر

پدر

فهرست مطالب

سخن مترجمان	۱۳
فصل نخست: درآمد	۱۵
۱. آشنایی با زبان‌شناسی شناختی	۱۵
۲. زمینه‌های پژوهشی در زبان‌شناسی شناختی	۲۲
۱-۲. مقوله‌بندی	۲۲
۲-۲. نگاره و زمینه	۲۳
۳-۲. نقطه‌های ارجاع	۲۴
۴-۲. قطعه‌بندی و جایگیری	۲۴
۵-۲. ساخت‌ها	۲۵
۳. معناشناسی مفهومی	۲۷
۱-۳. استعاره و مجاز	۲۸
۲-۳. طرح‌واره‌های انگاره‌ای و پیکرینگی	۲۸
۳-۳. فضاها، ذهنی و آمیختگی مفهومی	۲۹
۴. نگاهی به واج‌شناسی	۳۱
۵. بسترهای تجربی	۳۳
۱-۵. مطالعات پیکره‌ای	۳۴
۲-۵. انجام آزمایش‌های روان-زبان‌شناختی	۳۶
۳-۵. مطالعه گفتمان گفتاری، نوشتاری و چندوجهی	۳۷
۴-۵. رویکردهای عصب‌شناختی زبان	۳۸
۶. گرایش‌های نو در زبان‌شناسی شناختی	۳۸
۷. کتاب‌شناسی	۴۰

بخش نخست: نظریه‌ها و انگاره‌ها

فصل دوم: دستور شناختی لانگاکر ۴۷

۱. پیشینه ۴۷

۲. مفهوم‌های کلیدی در دستور شناختی ۴۹

۱-۲. بازنمایی زبان در ساختارهای نمادین ۴۹

۲-۲. دریافت ۵۰

۳. طبقه‌های دستوری ۵۵

۴. ترکیب‌های همنشینی ۶۰

۵. زیرلایه‌های مفهومی ۶۵

۱-۵. دانش واژه‌ها ۶۵

۲-۵. ساخت معنا ۶۷

۶. عناصر زبانی از دیدگاه دستور شناختی ۶۸

۱-۶. طبقه‌های توزیعی در دستور شناختی ۶۸

۲-۶. دیگر چیدمان‌های نگاه ۷۰

۷. نتیجه‌گیری ۷۱

فصل سوم: نظریه استعاره مفهومی لیکاف ۷۴

۱. پیشینه ۷۴

۲. مقوله‌بندی ۷۶

۳. نظریه معاصر استعاره ۷۷

۴. دستاوردهای ادبی، فلسفی، ریاضیاتی و سیاسی ۸۰

۵. مزیت‌ها و کاستی‌ها ۸۲

۶. رهیافت‌های جدید: نظریه‌های عصبی اندیشه، زبان و استعاره ۸۴

۷. نتیجه‌گیری ۸۴

فصل چهارم: دستور ساخت گلدبرگ ۸۸

۱. درآمد ۸۸
۲. گلدبرگ و دستور ساخت ۹۰
- ۱-۲. ساخت دوگذرا در انگلیسی ۹۰
- ۲-۲. ساخت حرکت سببی در انگلیسی ۹۱
- ۳-۲. ساخت برآیندی در انگلیسی ۹۲
- ۴-۲. ساخت way ۹۳
۳. تفاوت‌های نظری میان رویکردهای ساخت‌گرا و زایشی ۹۴
۴. اصول کلیدی در دستور ساخت ۹۶
۵. دستور ساخت و چندمعنایی ۹۷
۶. نتیجه‌گیری ۹۹

فصل پنجم: نظریه فضاهای ذهنی و آمیختگی مفهومی فوکونیه ۱۰۲

۱. درآمد ۱۰۲
۲. آمیختگی روزمره: از معماهای یک راهب بودایی تا قایق ارواح ۱۰۳
- ۱-۲. ایجاد آمیختگی ۱۰۴
- ۲-۲. روابط حیاتی ۱۰۶
- ۳-۲. مسابقه با قایق ارواح ۱۰۷
- ۴-۲. انواع آمیختگی ۱۱۰
- ۵-۲. نقدها و کاستی‌های نظریه آمیختگی ۱۱۳
۳. نظریه آمیختگی و استعاره‌ها ۱۱۴
- ۱-۳. نظریه استعاره مفهومی ۱۱۴
- ۲-۳. استعاره‌ها، هایکو و آمیختگی ۱۱۶
۴. فراتر از زبان ۱۱۷
- ۱-۴. بازی بسکتبال با سطل زباله ۱۱۷

- ۲-۴. در صف ایستادن ۱۱۸
- ۳-۴. آیین‌های مذهبی و آمیختگی ۱۱۹
۵. دیگر کاربردهای نظریه آمیختگی ۱۱۹
- ۱-۵. آمیختگی مفهومی در روابط اجتماعی ۱۱۹
- ۲-۵. آمیختگی در زبان اشاره و ریختک‌ها ۱۲۰

فصل ششم: نظریه فراگیری زبان نخست توماسلو ۱۲۵

۱. بافت ۱۲۵
۲. رویکرد توماسلو به فراگیری زبان ۱۲۷
- ۱-۲. قاب توجه مشترک ۱۲۸
- ۲-۲. درک مقاصد ارتباطی ۱۲۸
- ۳-۲. تقلید وارون نقش ۱۲۹
۳. فراگیری واژه‌ها ۱۳۰
۴. فراگیری دستور ۱۳۳
۵. خلاصه فصل و منابع پیشنهادی ۱۳۷

فصل هفتم: انگاره‌های کاربردبنیاد بایی از زبان ۱۴۰

۱. واج‌شناسی زایشی طبیعی ۱۴۱
۲. ساخت واژه ۱۴۲
۳. دستوری‌شدگی ۱۴۶
۴. نظریه کاربردبنیاد ۱۴۷
۵. جفت‌های صورت-معنا در نحو: ساخت‌ها ۱۴۹
۶. نتیجه‌گیری ۱۵۱

بخش دوم: قلمروهای پژوهشی و کاربردهای عملی

فصل هشتم: انقلاب زبان‌شناسی شناختی در استعاره‌پژوهی..... ۱۵۷

۱. درآمد ۱۵۷
۲. جنبه‌های مفهومی استعاره: انگاره..... ۱۵۹
- ۱-۲. استعاره‌های مفهومی ۱۵۹
- ۲-۲. چالش‌های تازه: استعاره پیچیده و اولیه..... ۱۶۳
۳. سویه‌های گفتمانی استعاره ۱۶۹
- ۱-۳. استعاره در گفتمان ۱۶۹
- ۲-۳. چالش‌های تازه: استعاره گفتمانی و کاربرد عامدانه..... ۱۷۵
۴. روایی و پایایی ۱۷۹
۵. پایان‌بندی ۱۸۵

فصل نهم: پیرامون سرشت و گستره مجاز در توصیف و تبیین زبانی..... ۱۹۱

۱. درآمد ۱۹۱
۲. تعریف مجاز ۱۹۲
۳. برهم‌کنش استعاره و مجاز ۲۰۲
۴. ارجاع به مثابه یک طرح‌واره استنباطی ۲۰۹
۵. مجاز در دستور ۲۱۳
۶. ملاحظات پایانی ۲۱۵

فصل دهم: استعاره پیکرینه..... ۲۲۴

۱. درآمد ۲۲۴
۲. فراوانی استعاره‌های پیکرینه..... ۲۲۷
۳. به‌کارگیری و تفسیر زبان حاوی استعاره‌های پیکرینه ۲۳۰

۴. استعارهٔ پیکرینه و قضاوت‌های اجتماعی ۲۳۴
۵. استعارهٔ پیکرینه در حرکت خلاقانه ۲۳۹
۶. نتیجه‌گیری: استعارهٔ پیکرینه به مثابه عملکرد بیانی ۲۴۴

فصل یازدهم: زبان‌شناسی شناختی و گوناگونی زبانی ۲۴۹

۱. درآمد ۲۴۹
۲. انگیزه‌های گونه‌شناسی شناختی ۲۴۹
- ۱-۲. انگیزه‌های نظری گونه‌شناسی شناختی ۲۵۰
- ۲-۲. انگیزه‌های روش‌شناختی گونه‌شناسی شناختی ۲۵۴
۳. زمینه‌های پژوهشی ۲۵۵
- ۱-۳. گوناگونی بین‌زبانی و فرهنگی ۲۵۶
- ۲-۳. گوناگونی درون‌زبانی و گویشی ۲۵۸
۴. ملاحظات پایانی و گرایش‌های آتی ۲۶۳

فصل دوازدهم: زبان‌شناسی شناختی و واج‌شناسی ۲۶۹

۱. درآمد ۲۶۹
۲. واج‌شناسی و فرآیندهای شناختی عام ۲۷۰
- ۱-۲. واج‌شناسی و مقوله‌بندی ۲۷۰
- ۲-۲. واج‌شناسی و ادراک ۲۷۶
- ۳-۲. واج‌شناسی و ترکیب مفهومی ۲۷۹
- ۴-۲. واج‌شناسی و سطوح واکاوی زبان ۲۸۲
۳. واج‌شناسی و فرضیهٔ پیکرینگی ۲۸۳
- ۱-۳. واج‌شناسی و بستر آوایی ۲۸۴
- ۲-۳. واج‌شناسی و رویکرد کاربردبنیاد ۲۸۷
- ۳-۳. واج‌شناسی و انگیزختگی اجتماعی/فرهنگی ۲۸۹

۲۹۰.....	۴-۳. واج‌شناسی و انگ‌بختگی بوم‌شناختی.....
۲۹۱.....	۴. نتیجه‌گیری.....
۳۰۰.....	فصل سیزدهم: زبان‌شناسی شناختی و ایدئولوژی.....
۳۰۰.....	۱. درآمد.....
۳۰۱.....	۲. ایدئولوژی: محتواها و ساختار، پدیدآیی و کارکردها.....
۳۰۲.....	۱-۲. محتواهای ایدئولوژی.....
۳۰۳.....	۲-۲. ساختارهای ایدئولوژی.....
۳۰۵.....	۳-۲. پدیدآیی ایدئولوژی.....
۳۰۶.....	۴-۲. کارکردهای ایدئولوژی.....
۳۰۸.....	۳. پژوهش‌های زبان‌شناسی شناختی در ایدئولوژی.....
۳۱۱.....	۴. شناسایی ایدئولوژی در گفتمان.....
۳۱۱.....	۱-۴. پارامترهای تحلیل.....
۳۱۴.....	۲-۴. مثال.....
۳۱۸.....	۵. نتیجه‌گیری.....
۳۲۶.....	فصل چهاردهم: نظریه استعاره برای کارشناسان مشاوره.....
۳۲۶.....	۱. درآمد.....
۳۲۷.....	۲. کارکردهای استعاره در مشاوره.....
۳۲۹.....	۳. دسترسی به احساسات درمان‌جویان و نمادین‌سازی آنها به کمک استعاره‌ها.....
۳۳۲.....	۴. ایجاد قاب‌های ارجاع جدید به کمک استعاره‌ها.....
۳۳۴.....	۵. ایجاد همدردی و همدلی درمانی به کمک استعاره‌ها.....
۳۳۷.....	۶. ملاحظات پایانی.....
۳۴۴.....	نمایه موضوعی.....

۳۴۸ واژه‌نامه تخصصی فارسی به انگلیسی

۳۶۳ واژه‌نامه تخصصی انگلیسی به فارسی

سخن مترجمان

آنچه به عنوان زبان‌شناسی شناختی می‌شناسیم، تنها یک نظریه نیست؛ بلکه مجموعه‌ای از نظریه‌هایی است که همگی یک هدف ویژه را در قلمروهای گوناگون زبان دنبال می‌کنند و آن شناسایی، واکاوی و تبیین نقش فرایندهای شناختی عام در ساختار و کاربرد زبان است. شاید با گذشت نزدیک به چهار دهه از پیدایش رویکرد زبان‌شناسی شناختی دیگر نتوان آن را رویکردی نوپا در سطح جهان به شمار آورد، اما بی‌گمان این رویکرد در ایران نوپاست. زبان‌شناسی شناختی در ایران در آغاز راه است و فراوانی پژوهش‌های زبان‌شناسان و زبان‌پژوهان ایرانی در این چارچوب، گویای علاقه و توجه فزاینده آنها به این رویکرد است.

از دید ما، بالندگی و پیشرفت زبان‌شناسی شناختی در کشور نیازمند آن است که پژوهشگران این عرصه نظریه‌های گوناگون ارائه‌شده در این رویکرد را به خوبی بشناسند، از بنیادهای نظری و جنبه‌های کاربردی آنها آگاهی یابند و بتوانند خود را با تازه‌ترین پیشرفت‌ها و یافته‌های این رویکرد همگام سازند. هدف از ارائه کتاب پیش‌رو نیز همین است. در این کتاب که ترجمه‌ای از چهارده فصل از کتاب *The Bloomsbury Companion to Cognitive Linguistics* (سال انتشار ۲۰۱۴) است، شش نظریه مطرح در حوزه زبان‌شناسی شناختی معرفی و بررسی می‌گردد، نقاط قوت و ضعف آنها بیان می‌شود، مهم‌ترین پژوهش‌های انجام‌گرفته در چارچوب آنها مرور می‌شود و تازه‌ترین به‌روزرسانی‌ها و پیشرفت‌های آنها مورد بحث قرار می‌گیرد. این شش نظریه عبارتند از:

- نظریه دستور شناختی لانگاکر
- نظریه استعاره مفهومی لیکاف
- نظریه دستور ساخت گلدبرگ
- نظریه فضاهاى ذهنی و آمیختگی مفهومی فوکونیه
- نظریه فراگیری زبان نخست توماسلو
- انگاره‌های کاربردبنیاد بایبی

افزون بر معرفی و بررسی شش نظریه پیش‌گفته، رویکرد زبان‌شناسی شناختی به گوناگونی‌های زبانی (که در سال‌های اخیر با نام زبان‌شناسی اجتماعی شناختی شناخته می‌شود)، رویکرد زبان‌شناسی شناختی به واج‌شناسی و نیز به بحث گفتمان و ایدئولوژی (که بیشتر تحت عناوین استعاره‌کاوی انتقادی و گفتمان‌کاوی انتقادی شناختی مطرح می‌شود) نیز در کتاب گنجانده شده است. همچنین، یک فصل پیرامون انقلابی که زبان‌شناسی شناختی در استعاره‌پژوهی پدید آورد، یک فصل درباره سرشت و گستره «مجاز» در توصیف و تبیین زبانی و یک فصل درباره استعاره پیکرینه در کتاب یافت می‌شود. یک فصل نیز به بررسی کاربرد نظریه استعاره مفهومی در قلمرو مشاوره و روان‌کاوی اختصاص یافته است.

بی‌گمان این کتاب هم از لحاظ نظری و هم از لحاظ روش‌شناختی و کاربردی برای پژوهشگران حوزه زبان‌شناسی شناختی کشور سودمند و بهره‌رسان خواهد بود. همچنین می‌تواند منبع بنیادین خوبی برای دانشجویان کارشناسی ارشد و دکترای رشته‌های زبان‌شناسی و علوم شناختی به شمار آید.

در پایان، بر خود بایسته می‌دانیم که از جناب آقای دکتر احمد رضانی، عضو هیئت‌علمی سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی و مدیرمسئول انتشارات بوی کاغذ (بوکا) به خاطر همکاری‌ها و پشتیبانی‌های دلسوزانه و بی‌دریغی که در روند ترجمه کتاب و چاپ آن داشتند، سپاس قلبی خود را ابراز داریم. بدون یاری و همراهی این فرهیخته ارجمند کتاب به سرانجام نمی‌رسید.

پارسا بامشادی

شادی انصاریان

فصل نخست درآمد

جان آر. تیلور و جنت لیتل مور^۱

-
۱. آشنایی با زبان‌شناسی شناختی
 ۲. زمینه‌های پژوهشی در زبان‌شناسی شناختی
 ۳. معناشناسی مفهومی
 ۴. نگاهی به واج‌شناسی
 ۵. بستر تجربی
 ۶. گرایش‌های نو در زبان‌شناسی شناختی
 ۷. کتاب‌شناسی
-

۱. آشنایی با زبان‌شناسی شناختی

زبان‌شناسی شناختی در آغاز به عنوان رویکردی به مطالعه زبان پا به عرصه وجود نهاد، اما امروزه دامنه بررسی‌ها و کاربردهای آن بسیار فراتر از خود زبان در مفهوم سنتی آن رفته است. پیدایش این رویکرد به دهه ۱۹۸۰ بازمی‌گردد که واکنشی آگاهانه به زبان‌شناسی چامسکیایی بود که بر تحلیل‌های نحوی صورت‌گرایانه تأکید داشت و زبان را قوه مستقلی از دیگر قوای شناختی می‌پنداشت. رفته‌رفته شواهدی پیدا شد که نشان می‌داد شیوه یادگیری و پردازش زبان تفاوتی با شیوه یادگیری و پردازش در دیگر بخش‌های شناخت آدمی ندارد و فرایندهای دخیل در زبان همان فرایندهایی هستند که در دیگر بخش‌های اندیشه‌ورزی نیز یافت می‌شوند. برای نمونه، ما در زندگی روزمره خود از زاویه‌های گوناگون به رویدادها و پدیده‌ها می‌نگریم، گاه به آنها نزدیک می‌شویم و گاه دور، و آنها را از نقطه‌نظرهای متفاوت و به صورت جزئی یا کلی می‌بینیم. ویژگی‌های محیط پیرامون خود را ارزیابی می‌کنیم و تصمیم می‌گیریم کدام یک

مهم‌ترند و باید به آنها توجه کرد و کدام یک کم‌اهمیت‌ترند و باید آنها را به حاشیه راند. اطلاعات موجود در پیرامون خود را باهم درمی‌آمیزیم و الگوهای موجود در آنها را شناسایی می‌کنیم و می‌آفرینیم و هنگامی که با محیط‌های تازه‌ای روبرو می‌شویم، می‌کوشیم الگوهای پیشین را در این محیط‌ها نیز جستجو کنیم. همان‌گونه که در ادامه این کتاب خواهیم دید، همه این فرآیندها در زبان نیز یافت می‌شوند.

دو تن از برجسته‌ترین پایه‌گذاران زبان‌شناسی شناختی، جرج لیکاف^۱ و رونالد لانگاکر^۲ هستند؛ که البته هر دوی آنها در آغاز عضو گروهی از پژوهشگران جوان بودند که در راستای رویکرد صورت‌گرای نوام چامسکی^۳ فعالیت می‌کردند. اما در دهه ۱۹۸۰، هم لیکاف و هم لانگاکر از رویکرد صورت‌گرا به نحو در مکتب چامسکیایی بسیار ناخرسند شدند و به سوی معناشناسی گرایش پیدا کردند که در رویکرد چامسکیایی نادیده انگاشته شده بود. لیکاف پرسش‌هایی بنیادین دربارهٔ معناشناسی عینیت‌گرا^۴ (یعنی نظریه‌هایی که می‌کوشند معنای جمله‌ها را به وضعیت‌ها و موقعیت‌های عینی جهان بیرون نگاشت دهند) مطرح ساخت. وی محتوای معنایی را وابسته به این می‌دانست که زبانوران چیزهای پیرامون خود را چگونه دریافت و مفهوم‌سازی می‌کنند. یکی از جنبه‌های مهم دریافت^۵ این است که چگونه پدیده‌های پیرامون خود را مقوله‌بندی می‌کنیم. لیکاف با بهره‌گیری از مفهوم مقوله‌سرنمون^۶ که یک روان‌شناس شناختی به نام النور رُش^۷ آن را ارائه کرده بود، مقوله‌بندی^۸ سنتی، یعنی مقوله‌بندی بر پایهٔ مجموعه‌ای از شرایط لازم و کافی، را رد کرد. وی بر این دیدگاه بود که برخی از اعضای یک مقوله نمونه‌های خوبی از آن مقوله هستند و برخی خوب‌تر. لیکاف سپس نشان داد که معناهای گوناگون یک واژه چندمعنا^۹ و حتی معناهای گوناگون یک ساخت نحوی را می‌توان به گونه‌ای دسته‌بندی کرد که یک معنای کانونی و سرنمونی داشته باشیم و چندین معنای کناری و گسترش‌یافته. این نظریهٔ لیکاف جنبشی مهم و بسیار اثرگذار بود. یکی از پژوهش‌های برجسته و پیشتاز در این زمینه، رسالهٔ یکی از شاگردان لیکاف به نام کلودیا بروگمن^{۱۰} بود که به بررسی

-
1. George Lakoff
 2. Ronald Langacker
 3. Noam Chomsky
 4. objectivist semantics
 5. construal
 6. prototype category
 7. Eleanor Rosch
 8. categorization
 9. polysemous
 10. Claudia Brugman

چند معنایی حرف اضافه over انگلیسی پرداخت (بروگمن، ۱۹۸۱). بروگمن نشان داد که معنای قانونی و سرنمونی over، ترکیبی از معناهای above و across است که در جمله‌ای مانند *The bird flew over the yard* دیده می‌شود. معناهای گسترش یافته که با هم ویژگی‌های مشترکی نیز دارند، شامل معنای above مانند جمله *The helicopter is hovering over the hill* معنای across مانند جمله *Sam drove over the bridge* معنای «پوشاندگی» مانند جمله *The guards spread the tablecloth over the table* معنای «پراکندگی» مانند *were posted all over the hill* و چند معنای دیگر می‌شود. نظریه بروگمن (که در لیکاف، ۱۹۸۷: مطالعه موردی ۲ ارائه گردیده است) نه تنها انگیزه بخش مطالعات بسیاری پیرامون حرف اضافه over شد، بلکه به چارچوبی کلی برای پژوهش‌های پیرامون چندمعنایی تبدیل گردید.

دومین کار برجسته لیکاف، شناسایی شماری از «استعاره‌های مفهومی»^۱ بود که شالوده مفهوم‌های انتزاعی و شیوه اندیشه‌ورزی ما درباره جهان و خویشتن به شمار می‌آیند (لیکاف و جانسون^۲، ۱۹۸۰، ۱۹۹۹). برای نمونه، یکی از مهم‌ترین استعاره‌های مفهومی این است که چیزهای «خوب» یا «پرتکاپو، فعال» را با جهت «بالا» و چیزهای «بد» یا «ایستا، بی‌تحرك» را با جهت «پایین» بیان می‌کنیم. بر پایه این استعاره مفهومی است که ما می‌توانیم بگوییم *we're feeling low* یا *having 'down time* یا اینکه بگوییم *things are looking up* یا *they are up and going*. این استعاره بازتاب تجربه‌های بنیادین ما از جهان پیرامون است هنگامی که کودک هستیم؛ هنگامی که می‌افتیم و احساس بدی پیدا می‌کنیم؛ هنگامی که دراز می‌کشیم و به حالت ایستایی و بی‌حرکتی می‌رسیم و چون بلند می‌شویم بویایی می‌یابیم و احساس خوبی پیدا می‌کنیم. همچنان که در فصل بعدی اشاره خواهد شد، نظریه استعاره مفهومی در سال‌های اخیر با نقدهای خوبی روبرو شده و به گونه‌ای اصلاح شده که بتواند با یافته‌های روان‌زبان‌شناختی تجربی و نیز رویکردهای اجتماعی-فرهنگی به زبان هم‌خوانی و سازگاری داشته باشد. اما اصول بنیادی آن همچنان ثابت مانده است: زبان بازتاب برهم‌کنش فیزیکی ما با جهان بیرون است و مفهوم‌های انتزاعی به کمک استعاره به تجربه‌های فیزیکی ما پیوند می‌خورند.

شاید بتوان گفت تأثیر لانگاکر در زبان‌شناسی شناختی حتی از لیکاف هم بیشتر بوده است. دستور شناختی او (لانگاکر، ۱۹۸۷، ۱۹۹۱، ۲۰۰۸) یک بازاندیشی بنیادی در ماهیت معنای

زبانی و پیوند آن با صورتِ روساختیِ پاره‌گفتار به شمار می‌آید. او رویکردی «کمینه‌گرا»^۱ ارائه می‌دهد که در آن تنها عنصرهای موجود در توصیف زبانی عبارتند از: (الف) بازنمودهای واجی که نشانگر صورت آشکار عبارت‌های زبانی (گفتاری، نوشتاری یا اشاره‌ای) هستند، (ب) بازنمودهای معنایی، یعنی همان معناها، که همهٔ سویه‌های کاربردشناختی، موقعیتی و دانش‌نامه‌ای^۲ را در خود دارند، و (ج) روابط نمادین میان عناصر (الف) و (ب). بر این پایه، زبان به صورت فهرستی از واحدهای واجی، معنایی و نمادین انگاشته می‌شود و فراگیری زبان یعنی روند فزایندهٔ تسلط زبانور بر این واحدهای زبانی. این واحدها از چند جهت با یکدیگر تفاوت دارند. برخی واحدها دارای پیچیدگی درونی هستند درحالی که برخی دیگر طرح‌واره‌ای و کلی هستند. برای نمونه، عبارت *can-opener* دارای پیچیدگی درونی است، اما عنصر *can* اسمی است که ویژگی طرح‌واره‌ای بیشتری دارد و همهٔ عبارت یک واحد طرح‌واره‌ای پیچیده^۳ متشکل از صورت *[N V-er]* و معنای در پیوند با آن (یعنی ابزاری که می‌تواند برای انجام عمل *v* روی *N*ها به کار رود) است. این واحد طرح‌واره‌ای می‌تواند مجموعه‌بی‌پایانی از نمونه‌ها را تجلی ببخشد. از این رو، دستور شناختی می‌تواند تعمیم‌های نحوی و ساخت‌واژی ارائه دهد. همچنین باید گفت که این واحد دارای ارزش‌های معنایی^۴ دیگری نیز است (مانند *dog-lover* که اشاره به یک شخص دارد و نه یک چیز، یا *city-dweller* که اسم آن نشانگر جایی است که شخص در آن سکونت دارد)؛ به سخن دیگر، این واحد یک واحد چندمعناست درست مانند واژه‌های یک زبان که می‌توانند چندمعنا باشند. سازوکارهای دستور شناختی در فصل‌های بعدی با جزئیات بیشتری مورد بررسی قرار خواهد گرفت، اما در اینجا بد نیست اشاره کوتاهی به سه ویژگی از این نظریه داشته باشیم:

- نخستین ویژگی به «دستوری بودن» (یا «پذیرفتنی بودن» که زبان‌شناسان شناختی میان این دو تمایزی نمی‌گذارند) مربوط می‌شود. دستوری بودن یعنی یک عبارت تا چه اندازه توسط یک یا چند واحد طرح‌واره‌ای موجود اجازهٔ تجلی می‌یابد. البته نیازی نیست که این تناسب کامل باشد و زبانوران گوناگون ارزیابی‌های گوناگونی از موضوع خواهند داشت.
- دومین ویژگی این است که ساختار نحوی را ذاتاً نمادین و از این رو معنادار می‌داند

1. minimalist
2. encyclopaedic
3. complex schematic unit
4. semantic value

که درست همچون واژه‌ها و تکواژهای منفرد حاصل پیوند صورت و معناست. یکی از نخستین پژوهش‌هایی که روی ساخت مجهول در زبان انگلیسی انجام گرفت (لانگاکر، ۱۹۸۲) نشان داد که این ساخت و سازه‌های گوناگون آن مانند فعل *be*، قسمت سوم فعل^۱ و گروه *by* حاصل عملکرد گشتارهای نحوی نیستند بلکه همه دارای محتوای معنایی‌اند و روی‌هم‌رفته ارزش معنایی و کاربردی ساخت مجهول را به وجود می‌آورند.

• سوم اینکه رویکرد دستور شناختی به مفهوم دانش زبانی رویکردی فراگیر است که تنها به مجموعه کوچکی از انتزاع‌های کلی و سطح بالا بسنده نمی‌کند، بلکه سطوح پایین و آشکار زبان را نیز دربرمی‌گیرد. به بیان تخصصی‌تر، دانش زبانی متکی به واحدهای واژگانی منفرد و ویژگی‌های منحصر به فرد آنهاست که شامل بافت‌های نحوی رخداد این واحدها و ارزش‌های سبکی یا کاربردی آنها نیز می‌شود. بدین ترتیب، در بازنمایی ساخت‌های نحوی و ساخت‌واژی دانش واحدهای واژگانی که معمولاً در این ساخت‌ها پدیدار می‌شوند به همراه اطلاعات مربوط به موقعیت‌های کاربردی آنها نهفته است.

گرچه زبان‌شناسی شناختی از برخی جهات تفاوت‌های بنیادینی با ایده‌های رایج در زبان‌شناسی (برای نمونه، دیدگاه رایجی که نحو، معناشناسی و کاربردشناسی را مستقل از یکدیگر می‌داند) دارد، اما اصول اساسی آن با بسیاری از دیدگاه‌های سنتی در زبان‌شناسی و فلسفه اروپایی سازگار است. کارهای اروپاییان در زمینه معناشناسی - مانند کار گوستاو استرن^۲ پیرامون «معنا و دگرگونی معنا»^۳ (۱۹۳۱)، «مطالعاتی درباره واژه‌ها»^۴ اثر سی.اس. لوئیس^۵ (۱۹۶۰) و پژوهش‌های گوناگون استفان اولمن^۶ (برای مثال، اولمن، ۱۹۶۴) - گویای آن بود که معنا سرشت دانش‌نامه‌ای و ریشه در باورها و سنت‌های فرهنگی دارد. مفهوم‌هایی همچون دیدگاه و دریافت پیشینه طولانی در مطالعات سبک‌شناسی، رویکردهای ادبی و فرهنگی به مطالعه زبان و مطالعات ترجمه دارد. برای نمونه، مفهوم «کلیدواژه‌های فرهنگی»^۷ که در برخی مطالعات مطرح شده است (بنگرید به ویرزیکا^۸، ۱۹۹۷، ۲۰۰۰) بیانگر دیدگاه دانش‌نامه‌ای به زبان است. کلیدواژه‌ها و (عبارت‌های) فرهنگی نقش «نقطه‌های کانونی» را برای مجموعه‌های

-
1. verbal participle
 2. Gustav Stern
 3. *Meaning and Change of Meaning*
 4. *Studies in Words*
 5. C. S. Lewis
 6. Ullmann, Stephan
 7. cultural keywords
 8. Anna Wierzbicka

پیچیده‌ای از ارزش‌های فرهنگ‌ویژه ایفا می‌کنند و این ارزش‌ها را در قالب یک واژه یا عبارت فشرده و چکیده می‌سازند، به گونه‌ای که گاهی ترجمه آنها بسیار دشوار و حتی ناممکن می‌شود. از جمله کلیدواژه‌ها و عبارت‌های فرهنگی در زبان انگلیسی می‌توان مواردی همچون *pub*، *chav* و *cream tea* را نام برد. دشواری‌هایی که این‌گونه واژه‌ها و عبارت‌ها برای مترجمان پدید می‌آورند کاملاً روشن است (بیکر^۱، ۲۰۱۰). پژوهشگران حوزه ترجمه می‌گویند که اندیشه مجازی^۲ (که یکی از ایده‌های مطرح‌شده در زبان‌شناسی شناختی است) می‌تواند در هنگام رویارویی مترجم با چنین واژه‌ها و عبارت‌هایی بسیار راه‌گشا باشد (دنروش^۳، ۲۰۱۳). روابط معنایی میان معناهای گوناگون یک واژه چندمعنا و سازوکارهای پیدایش معناهای جدید واژه‌ها نیز دیرزمانی یکی از زمینه‌های پژوهشی مهم در واژه‌نگاری^۴ و زبان‌شناسی تاریخی^۵ بوده است. مفهوم‌های ارائه‌شده در زبان‌شناسی شناختی با پیشرفت‌هایی که در زمینه آموزش زبان دوم انجام گرفته نیز همخوانی دارد. در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، پژوهشگران آموزش زبان علاقه فزاینده‌ای به بررسی نقش دروندادهای معتبر و اهمیت بافت و تبادل اطلاعات در درک و آموزش زبان داشتند (کانال و سواين^۶، ۱۹۸۰). در آن زمان تأکید بسیار کمی بر گشتارهای نحوی و تمرین‌ها و مشق‌های دستوری بود و اهمیت بسیاری به اصطلاحات و عبارت‌های ثابت و همچنین اهداف ارتباطی زبان داده می‌شد. همه اینها هم‌راستا با توجه فزاینده به فراگیری کاربردبنیاد زبان و اهمیت دستورهای ساخت^۷ در زبان‌شناسی شناختی بود. در سال‌های اخیر، در پژوهش‌های حوزه آموزش زبان توجه صرف به ارتباط تعاملی در کلاس‌های درس کمتر شده و تأکید روی صورت زبان افزایش یافته است. پژوهشگران دریافته‌اند که زبان‌آموزان از انجام بازی‌های زبانی و آزمایشگری با صورت‌های زبان دوم سود می‌برند و تمرکز صرف بر صورت زبان از دیدگاه کارکردی چندان سودمند نیست (کوک^۸، ۱۹۹۸). این یافته‌ها با دیدگاه‌های زبان‌شناسی شناختی همسو است که پیوند میان بسیاری از جفت‌های صورت-معنا را انگيخته می‌داند و بر سازوکارهای ژرفی که امکان بازی با زبان را به ما می‌دهد تأکید دارد (بنگرید به لیتل مور، ۲۰۰۹؛ تایلر^۹، ۲۰۱۲).

-
1. Baker
 2. metonymic thinking
 3. Denroche
 4. lexicography
 5. historical linguistics
 6. Canale & Swain
 7. construction grammars
 8. Cook
 9. Tyler

شاید بتوان گفت زبان‌شناسی شناختی با برپایی نخستین همایش توسط انجمن بین‌المللی زبان‌شناسی شناختی^۱ در سال ۱۹۸۹ در آلمان و انتشار مجلهٔ *زبان‌شناسی شناختی*^۲ (انتشارات موتون دی گروتر، برلین)^۳ در سال ۱۹۹۰ که سپس با انتشار مجموعه کتاب‌های «پژوهش‌های زبان‌شناسی شناختی»^۴ توسط این انتشارات در سال ۱۹۹۱ همراه شد، به بلوغ خود رسید. در همین هنگام زبان‌شناسی چامسکیایی جایگاه برتر خود در زبان‌شناسی را از دست داد و رویکردهای دیگر طرفداران بسیاری پیدا کردند. حتی پیروان اندیشه‌های چامسکی نیز به برخی از اصول زبان‌شناسی شناختی گرایش یافتند و آنها را در نوشته‌های خود تأیید کردند (برای نمونه بنگرید به کولیکاور^۵، ۱۹۹۹؛ جکندف^۶، ۲۰۱۰؛ و برای بحث در این باره بنگرید به تیلور، ۱۹۹۹، ۲۰۱۱). رویکردهای کارکردگرا، زبان‌شناسی اجتماعی، گفتمان‌کاوی، مطالعات تجربی فراگیری زبان، رویکردهای رده‌شناسی و مطالعات پیکره‌ای از رویکردهای رقیب نظریهٔ چامسکی به شمار می‌آیند. فرضیه‌های بنیادین در همهٔ این رویکردها از بسیاری جهات همانند فرضیه‌های بنیادین زبان‌شناسی شناختی است. برای نمونه، رویکردهای کارکردگرا و زبان‌شناسی اجتماعی بر کاربرد زبان در بافت اجتماعی و ارتباطی آن تأکید دارند. در مطالعات پیرامون فراگیری زبان نخست همواره نقش مؤلفه‌های تجربی پررنگ بوده و بیشتر داده‌بنیاد بوده است تا نظریه‌بنیاد. به تازگی، پژوهش‌هایی مانند پژوهش توماسلو^۷ (۲۰۰۳) نشان داده‌اند که تأثیر توجه به محیط پیرامون و شناسایی نقطه‌ارجاع‌های مشترک برای رسیدن به فهم مشترک که به فراگیری موفقیت‌آمیز زبان می‌انجامد، تا چه اندازه کلیدی و ضروری است. یافته‌های به دست آمده از پژوهش‌های رده‌شناختی بر دیدگاه‌های زبان‌شناسان شناختی پیرامون اهمیت چشم‌انداز^۸، تعبیر و مقوله‌بندی صحنه می‌گذارند. این یافته‌ها نشانگر آن است که تفاوت‌های میان زبان‌ها بازتاب الگوهای متفاوت در تأکید^۹ و بریافت و همچنین تفاوت در ناحیهٔ کانون^{۱۰} است و نه تفاوت در شیوه‌های درک کاملاً متفاوت از جهان که پیشتر به آن قائل بودند. سرانجام اینکه، مطالعات زبان‌شناسی پیکره‌ای شواهد بیشتری دال بر جدایی‌ناپذیری نحو، معناشناسی و کاربردشناسی از

1. International Cognitive Linguistics Association (ICLA)

2. *Cognitive Linguistics*

3. Mouton de Gruyter, Berlin

4. *Cognitive Linguistics Research*

5. Culicover

6. Jackendoff

7. Michael Tomasello

8. perspective

9. emphasis

10. area of focus

یکدیگر فراهم کرده است که نشان می‌دهد این سه گونه اطلاعات می‌توانند در قالب یک «ساخت» که دستور و واژگان را به هم پیوند می‌زند درآیند، چیزی که گلدبرگ^۱ (۱۹۹۵) آن را پیش‌بینی کرده بود. همه آنچه در اینجا گفتیم نشان‌دهنده آن است که امروزه نمی‌توان به سادگی مرزهای زبان‌شناسی شناختی را تعیین کرد زیرا رویکردهای بسیاری با دیدگاه‌ها و فرضیه‌های مشترک گرد هم آمده‌اند و وضعیت زبان‌شناسی شناختی را بسیار متفاوت از دهه‌های پایانی سده بیست ساخته‌اند.

۲. زمینه‌های پژوهشی در زبان‌شناسی شناختی

همان‌گونه که از بحث‌های پیشین می‌توان دریافت، زبان‌شناسی شناختی یک نظریه واحد نیست بلکه‌ای خوشه‌ای از رویکردهاست که دارای دیدگاه یکسانی در مورد سرشت زبان هستند و روش‌های پژوهشی مشترکی دارند. یکی از ویژگی‌های مشترک در همه رویکردهایی که زیر چتر زبان‌شناسی شناختی قرار می‌گیرند، تلاش آنها در راستای توصیف زبان بر پایه جنبه‌های شناخته‌شده و مستندشده «شناخت» آدمی است. دلیل افزوده شدن پسوند «شناختی» به نام این رویکرد نیز همین است.

۱-۲. مقوله‌بندی

یکی از زمینه‌های پژوهشی رایج در زبان‌شناسی شناختی، مقوله‌بندی نام دارد (تیلور، ۲۰۰۳). یکی از فرضیه‌های مهم در زبان‌شناسی شناختی این است که ما دانش خود از جهان را نه به صورت مقوله‌های گسسته و مشخص بلکه در قالب مقوله‌های درهم و همپوشان سازماندهی می‌کنیم و برخی از اعضای هر مقوله از اعضای دیگر آن کانونی‌تر هستند. برای نمونه، در مقوله «اسباب و اثاثیه خانه» برخی چیزها همچون میز و صندلی از دیگر چیزها همچون تلویزیون و پیانو کانونی‌تر هستند. در حالی که تلویزیون و پیانو را می‌توان به ترتیب در مقوله «تجهیزات» یا «آلات موسیقی» گنجانده، امکان قرار دادن آنها در مقوله اسباب و اثاثیه خانه نیز وجود دارد. این واقعیت که برخی از اعضای یک مقوله در کناره‌ها یا مرزهای آن مقوله قرار می‌گیرند، به این معناست که مقوله رفته‌رفته با مقوله‌های دیگر همپوشانی پیدا می‌کند و مرز میان آنها کم‌رنگ‌تر می‌شود. توانایی ما در ایجاد مقوله‌های درجه‌بندی‌شده و انعطاف‌پذیر شاید ریشه در یک غریزه حیاتی پایه دارد: آن غذاست؟ آن لباس است؟ می‌تواند هر دو باشد؟ در زبان،

مقوله‌بندی بسیار فراتر از معنای اسم‌ها می‌رود و آواها، الگوهای آهنگ، معنای واژه‌های منفرد و حتی معنای ساخت‌های دستوری را نیز دربرمی‌گیرد. جمله *The boy kicked the ball* نمونه بهتری از یک جمله گذراست تا جمله *The next day saw the religious ceremony at Notre Dame* که ویژگی‌های گذرایی^۱ کمتری در آن دیده می‌شود. برای نمونه، جمله دوم همتای مجهول ندارد و نیز نمی‌توان پرسید که «روز بعد چه کار کرد؟» یا «چه اتفاقی برای آیین مذهبی در نوتردام افتاد؟». در واقع، «دستوری بودن» نیز بستگی به اثرات سرنمون دارد. بپندارید که شنونده شما در واکنش به سخن شما می‌گوید *Yes, I think that's reasonable to say*. آیا این جمله دستوری است؟ (ما این را به تصمیم خود شما وامی‌گذاریم که دلایل خود را نیز بیان کنید). پژوهشگران حوزه آموزش زبان دوم سرگرم یافتن راه‌هایی برای به‌کارگیری مقوله‌های شعاعی^۲ در آموزش زبان هستند. آموزش قاعده‌های دستوری به کمک مقوله‌های شعاعی به زبان‌آموزان این امکان را می‌دهد که همپوشانی قاعده‌ها با یکدیگر را دریابند و ببینند چگونه برخی نمونه‌ها بهتر و کانونی‌تر هستند و برخی دیگر دورتر و کناری‌تر. از این رو، یادگیرندگان به جای آنکه تنها قاعده‌های دستوری را به یاد بسپارند و سپس موارد استثنای آنها را یادگیرند، می‌توانند انعطاف‌پذیری آنها را در عمل ببینند (لیتل مور، ۲۰۰۹؛ لوپیس-گارسیا،^۳ ۲۰۱۰؛ تایلر، ۲۰۱۲).

۲-۲. نگاره و زمینه

یکی دیگر از ویژگی‌های شناخت آدمی که در زبان نیز یافت می‌شود این است که ما به برخی چیزها بیش از چیزهای دیگر توجه نشان می‌دهیم. هنگامی که به یک صحنه خاص می‌نگریم، برخی چیزها برجسته شده و چیزهای دیگر به حاشیه رانده می‌شوند. چندین اصل جهانی وجود دارد که تعیین می‌کند ما چه چیزی را نگاره^۴ (یعنی برجسته) می‌بینیم و چه چیزی را زمینه^۵ (یعنی دارای برجستگی کمتر). آدمی و در کل جانداران، و نیز چیزهای کوچک متحرک یا تحرک‌پذیر شانس بیشتری برای نگاره بودن دارند؛ اما چیزهای بزرگ، بی‌جان و نسبتاً ثابت به عنوان زمینه درک می‌شوند. از این رو، معمولاً می‌گوییم «عکس روی میل است» و نه «میل زیر عکس است». البته گاهی در شرایط ویژه و برای اهداف خاص، نگاره و زمینه می‌توانند

1. transitivity
2. radial category
3. Llopis-Garcia
4. figure
5. ground

وارونه شوند. نمونه زیر را بنگرید که از طنزنویس بزرگ انگلیسی پی. جی. وُدوس^۱ است:

'I say, Bertie, you haven't been engaged to Daphne, have you?' Eustace asked as he got outside some eggs and b. [Trying Circumstances]

در اینجا وُدوس زیرکانه چشم‌انداز را تغییر می‌دهد و تصویری از غذایی که می‌خوریم و وارد بدن ما می‌شود را به تصویری شگفت‌انگیز از فرد بسیار گرسنه تغییر می‌دهد که بدن خود را حول غذا می‌گیرد و آن را می‌خورد (eggs and b) نیز یکی دیگر از ابزارهای وُدوس است که کوتاه شده eggs and bacon بوده که چون عبارتی بسیار رایج است نیازی نیست که کامل بیان شود).

۲-۳. نقطه‌های ارجاع

مفهوم نقطه ارجاع^۲ مفهومی است که با نگاره و زمینه در ارتباط است. هرگاه می‌خواهیم جایگاه شیء خاصی را در پیرامون خود نشان دهیم یا توجه شنونده را به آن جلب کنیم، معمولاً از یک نقطه ارجاع برجسته کمک می‌گیریم. گزینه‌هایی که به عنوان نقطه ارجاع به کار می‌روند عبارتند از ویژگی‌های منظره، اشیاء بزرگ و ثابت، افراد (به ویژه خود گوینده و شنونده) و به طور کلی جانداران. برای نمونه، می‌گوییم «دُم گربه» و نمی‌گوییم «گربه دم»، زیرا گربه نقطه ارجاع بهتری برای اشاره به دُم است و نه برعکس. چیزهایی که به تازگی موضوع گفتگو بوده‌اند نیز نقطه ارجاع‌های خوبی هستند. به همین دلیل است که اطلاعات داده شده (آشنا) معمولاً در آغاز جمله‌ها قرار می‌گیرند (اغلب در جایگاه فاعل). زیرا این اطلاعات نقش نقطه ارجاع برای اطلاعات نو دارند که پس از آنها می‌آیند. بر پایه آنچه گفته شد می‌توان دید که سازوکارهای شناختی کلی می‌توانند بر سازماندهی نحوی جمله‌ها اثرگذار باشند.

۲-۴. قطعه‌بندی و جایگیری^۳

یک زمینه پژوهشی مهم دیگر در زبان‌شناسی شناختی «قطعه‌بندی»^۴ نام دارد. همان‌گونه که کارها و اعمال پرتکرار به روال تبدیل می‌شوند (یک پیانوزن یا گلف‌باز ماهر نیازی ندارد که به یکایک حرکات اندام‌هایش آگاهانه توجه کند، بلکه مجموعه حرکات او به صورت یک کل واحد انجام می‌شود)، واژه‌هایی که باهم آبی زیادی داشته باشند نیز می‌توانند به یک واحد یگانه

1. P. G. Wodehouse

2. reference point

3. entrenchment

4. chunking

تبدیل شوند تا هم ذخیره‌سازی و هم بازیابی آنها آسان شود. این واحدها به صورت یک کل بازیابی می‌شوند و نیازی نیست که هنگام رویارویی با آنها یا تولیدشان، آنها را به اجزای سازنده تجزیه کنیم. این الگوهای کاربردی می‌توانند آنچنان جایگیر شوند که زبانوران نتوانند به سادگی چیزی غیر از آنها را برای اشاره به پدیده موردنظر به کار برند. مثال *can-opener* که پیشتر آورده شد را در نظر بگیرید. برای اشاره به این ابزار هیچ نام دیگری به ذهن نمی‌آید و برای ساخت این عبارت نیاز نیست که اجزای آن را طبق طرح‌واره نحوی یا ساخت‌واژی خاصی کنار هم قرار دهیم؛ عبارت در دسترس و آماده است. برآوردها نشان می‌دهد که نزدیک به پنجاه درصد از یک متن معمولی متشکل از قطعه‌های پیش‌ساخته و به هم پیوسته است (ارمان و وارن، ۲۰۰۰). این ویژگی متن است که آن را «اصطلاحی» کرده و پردازش آن را آسان می‌کند و نباید گوینده/نویسنده را به سبب سادگی متن مورد سرزنش قرار داد. در متن یک نویسنده غیربومی زبان حتی اگر همه قاعده‌های دستوری را رعایت کرده باشد، همین نبود ویژگی اصطلاح‌بودگی است که غیربومی بودن او را آشکار می‌کند. یکی از مهم‌ترین چالش‌های پیش‌روی یادگیرندگان زبان خارجی یا زبان دوم همین فراگیری و تسلط بر هزاران هزار قطعه پیش‌ساخته زبانی است که شمار آنها بسیار بیشتر از شمار واژه‌های منفرد در زبان بوده و تشکیل‌دهنده فهرست واحدهای نمادینی است که زبان‌ور بومی فراگرفته است.

۲-۵. ساخت‌ها

پیشتر مفهوم «ساخت» را در ارتباط با مثال *can-opener* مطرح کردیم. گرچه به چند شیوه می‌توان ساخت را تعریف کرد (تیلور، ۲۰۱۲)، اما دیدگاه غالب آن دیدگاهی است که با تعریف لانگاکر از واحد نمادین همخوانی دارد و عبارت است از (الف) یک واحد پیچیده که می‌توان آن را به اجزایی تقسیم کرد و (ب) طرح‌واره‌ای که کمابیش انتزاعی است به گونه‌ای که «شکاف»های گوناگون آن می‌توانند با شمار احتمالاً بی‌پایانی از عناصر پر شوند. برخی ساخت‌ها بسیار انتزاعی هستند و تنها نوع عنصری که متجلی می‌سازند و معنای کلی که می‌رسانند را نشان می‌دهند. ساخت دوگذرا^۱ [V NP1 NP2] مانند *give the dog a bone* در یکی از معناهای خود بیانگر انتقال NP1 به NP2 است؛ برخی از گزینه‌هایی که می‌توانند در شکاف V قرار گیرند عبارتند از *give*، *send* و *tell* (که مفهوم انتقال را به صورت استعاری بیان می‌کند). برخی دیگر از ساخت‌ها ممکن است تا اندازه‌ای محتوای واژگانی مشخص داشته

باشند. عبارت‌هایی مانند *Into the car* و *Down with imperialism!*, *Off with his head!* و *with you all!* از جمله ساخت‌هایی هستند که صورت آنها [PP with NP] است و به شنونده می‌گوید که ترتیبی اتخاذ کند تا مرجع NP در نقطه مشخص شده با PP به پایان برسد (این نمونه‌ها گویای آن نیز است که جنبه‌های موقعیت کنونی گفتار چگونه می‌تواند در بازنمود معنایی یک ساخت گنجانده شود). برخی زبان‌شناسان مفهوم ساخت را به اصطلاح‌ها و عبارت‌های ثابت (مانند *How do you do?* و *spill the beans*) و حتی واحدهای واژگانی منفرد و در واقع به هر نوع واحد نمادین (به تعبیری که لانگاکر از آن دارد) گسترش داده‌اند. با تمرکز بر جنبه‌های معنایی / کاربردی، حتی می‌توان از ساخت «پرسش بلاغی» سخن گفت که نمونه‌ای از آن در زیر آمده است (ری، ۲۰۰۲):

Is the Pope Catholic?

Do bears shit in the woods?

اینها پرسش‌های بله-خیر هستند که پاسخ آنها چشم‌پسته روشن است. این گونه پرسش‌ها در پاسخ به یک پرسش قبلی مطرح می‌شوند و این پیام تلویحی را می‌رسانند که پاسخ آنها نیز روشن است.

امروزه، زبان‌شناسان شناختی به این دیدگاه رسیده‌اند که حوزه‌های سستی نحو، ساخت‌واژه و حتی واج‌شناسی را می‌توان به خوبی به کمک شبکه‌هایی از ساخت‌ها توضیح داد. یکی از کارهای برجسته در این زمینه کتاب «ساخت‌ها»^۱ به قلم گلدبرگ (۱۹۹۵) است که با کتاب «ساخت‌ها در عمل»^۲ وی (۲۰۰۶) ادامه یافت. اندیشه بنیادی در رویکرد گلدبرگ این است که هر عبارت زبانی را می‌توان به کمک واحدهای نمادین با اندازه‌ها و درجه‌های طرح‌واره‌بودگی^۳ گوناگون تحلیل کرد؛ ساخت *off-with-his-head* تنها یک ساخت نیست بلکه در سازه‌های آن نیز دو ساخت PP و NP وجود دارد. با وجود این، هر گروه حرف اضافه‌ای و هر گروه اسمی را نمی‌توان در این ساخت به کار برد. اگرچه PP و NP موجود در ساخت *off-with-his-head* برخی از ویژگی‌های ساخت‌های PP و NP موجود در کل زبان را به ارث می‌برند، محدودیت‌هایی از سوی ساخت دربرگیرنده بر آنها اعمال می‌شود. دانش ساخت‌ها دربردارنده دانش مربوط به نمونه‌های خاصی از آنها که پربسامدتر هستند و در نتیجه در حافظه به صورت

1. Wray

2. *Constructions*

3. *Constructions at Work*

4. *schematicity*

یک کل واحد نگهداری می‌شوند نیز است.

رویکرد ساخت‌بنیاد^۱ مرز میان نحو و واژگان، میان ساختارها و واژه‌ها، و میان معناشناسی و کاربردشناسی را کمرنگ می‌سازد. دانش یک ساخت یعنی دانستن اینکه چه واژه‌هایی می‌توانند در آن ساخت پدیدار شوند؛ به‌وارونگی، دانش یک واژه یعنی دانستن اینکه آن واژه در چه ساخت‌هایی می‌تواند پدیدار شود. افزون بر این، دانش یک ساخت شامل دانستن شرایط و بافت‌های کاربردی آن ساخت نیز است.

۳. معناشناسی مفهومی

یکی از ویژگی‌های برجسته زبان‌شناسی شناختی که بیشترین پیشرفت‌ها نیز در رابطه با آن به دست آمده است، رویکرد آن به معناشناسی است که از دیدگاه مفهومی (و نه منطقی یا صوری) به آن می‌نگرد. زبان‌شناسی شناختی تأکید بسیاری بر معنای زبان در کاربرد و چگونگی برهم‌کنش بافت اجتماعی با طرح‌واره‌های مفهومی درونی‌شدهٔ زبانوران دارد. از همه بیشتر به استعاره، مجاز، چندمعنایی، اصطلاحات و گروه‌شناسی^۲ پرداخته شده است و اینکه این پدیده‌ها تا چه اندازه از لحاظ معنایی و مفهومی انگیخته هستند. به سخن دیگر، دستاوردی که زبان‌شناسی شناختی در کل در مطالعهٔ زبان داشته بازنگری این موضوع بوده است که کاربرد زبان تا چه اندازه دلخواهی نیست (پانتر و رَدن^۳، ۲۰۱۱). هدف آن است که بدانیم چرا در زبان‌های خاصی برای اشاره به پدیده‌های خاص از واژه‌ها و آرایش واژه‌های^۴ خاص استفاده می‌شود؛ این فرض که رابطهٔ صورت و معنا یک رابطهٔ اساساً دلخواهی است، مورد پذیرش نیست. تبیینی که زبان‌شناسان شناختی برای این موضوع دارند بر پایهٔ این استوار است که شناخت آدمی پیکرینه^۵ است و نیز جفت‌های صورت-معنا در قالب مقوله‌های شعاعی عمل می‌کنند. اندیشه بر این است که رابطه‌های معناداری (به‌ویژه بر پایهٔ استعاره و مجاز) میان معناهای گوناگون واژه‌های چندمعنا وجود دارد و این موضوع دربارهٔ عناصر فهرست‌بسته مانند حروف اضافه و حروف تعریف نیز درست است. در ادامه نگاهی به برخی از زمینه‌های پژوهشی در معناشناسی شناختی^۶ خواهیم افکند.

1. construction-based approach

2. phraseology

3. Panther & Radden

4. word order

5. embodied

6. cognitive semantics

۳-۱. استعاره و مجاز

گفتیم که استعاره مفهومی و نقش آن در گسترش معنایی موردعلاقه بسیاری از معناشناسان شناختی بوده است؛ در این باره نقش مجاز نیز دارای اهمیت است. در حالی که استعاره بر پایه همانندی استوار است، مجاز متکی به تداعی^۱ و هم‌نشینی است و حتی می‌توان آن را نمونه‌ای از پدیده نقطه ارجاع دانست. شاید بتوان گفت کاربرد مجاز در زبان بیشتر از استعاره است اما به دلیل ظرافت و پوشیدگی اغلب به چشم نمی‌آید. وجود استعاره در جمله *He's a pig* آشکار است؛ اما مجازهای نهفته در جمله *Are you in the phone book?* چندان آشکار نیستند. منظور گوینده این نیست که خود شخص در دفترچه تلفن است، بلکه منظور نام شخص است و به سخن دقیق‌تر، یک بازنمود نوشتاری از نام اوست؛ پس خود شخص نقطه ارجاع برای دسترسی به نام او و نام نیز نقطه ارجاعی برای دسترسی به بازنمود نوشتاری آن است. همچنین، اگر دقیق‌تر بنگریم می‌بینیم که نام شخص «درون» دفترچه تلفن نیست بلکه بر روی صفحه آن نگاشته شده است. از این رو، این جمله ساده روزمره دست‌کم سه مجاز در خود دارد. همان‌گونه که این مثال نشان می‌دهد، مجاز اغلب وابسته به موقعیت است و در نتیجه مایه پویایی و انعطاف‌پذیری کاربرد زبان می‌شود. پس نباید گفت که در جمله بالا واژه‌های *you* و *phone book* دارای چندمعنایی هستند. اما واژه *pig* در جمله پیش از آن یک واژه چندمعنا به شمار می‌آید. استعاره، برخلاف مجاز، نقش چشمگیری در پیدایش چندمعنایی واژه‌ها دارد.

۳-۲. طرح‌واره‌های انگاره‌ای و پیکرینگی

طرح‌واره انگاره‌ای یک بازنمود مفهومی انتزاعی است که برخاسته از برهم‌کنش‌های هر روزه ما با جهان پیرامون است. استعاره مفهومی «بالا-پایین» که پیشتر به آن اشاره شد، ریشه در یک طرح‌واره انگاره‌ای دارد که نشان می‌دهد افراد تجربه‌ها و تصوراتی ویژه‌ای از جهت‌های بالا و پایین دارند. یک طرح‌واره انگاره‌ای دیگر که در مفهوم *in* «درون، داخل، تو» خود را نشان می‌دهد، می‌تواند از یک معنای بسیار عینی (یعنی قرارگرفتن چیزی درون یک ظرف) به معنای انتزاعی و استعاری گسترش یابد و فرد خود را *in a group*، *in the know* یا *in love* ببیند. همین موضوع درباره *out* (بیرون، خارج) نیز صادق است که معنای نخستین آن «قرار نداشتن در ظرف» است اما به کمک استعاره در ساخت عبارت‌هایی مانند *out of the loop*، *outward looking organization* و *coming out* به کار می‌رود.

مقایسه جالبی میان دو جمله *The stars came out* و *The lights went out* می‌توان یافت. در اینجا با دو کاربرد متناقض از واژه out روبرو هستیم؛ در جمله نخست، out یعنی اینکه ستاره‌ها پیدا می‌شوند، اما در جمله دوم بیانگر آن است که چراغ‌ها ناپدید می‌شوند. یکی از دلیل‌های این تناقض کاربرد دو واژه come و go و شیوه مفهوم‌سازی رابطه ظرف توسط آنهاست. فعل come نشان‌دهنده حرکت (لفظی یا استعاری) به سوی گوینده است، در حالی که go حرکت از گوینده را نشان می‌دهد. اگر ظرف را از چشم‌انداز بیرونی بنگریم، درون آن برای ما ناپیدا و دور از دسترس خواهد بود؛ از این رو، coming out بیانگر حرکت به وضعیت پیدایی و در دسترس بودن است. همین تصویر را می‌توان هنگامی که راه‌حل یک مسئله را work out یا figure out می‌کنیم، دید؛ یعنی راه‌حل بر ما آشکار و نمایان می‌شود. به‌وارونگی، going in نشانگر رفتن به وضعیت ناپیدایی است (مانند *The stars went in*). اگر از چشم‌انداز درون ظرف به آن بنگریم، going out نشان‌دهنده رفتن به حالت ناپیدایی و دسترس‌ناپذیری است. هنگامی که چراغ‌ها go out می‌شوند، ما در تاریکی قرار می‌گیریم تا زمانی که چراغ‌ها دوباره come on شوند. به همین ترتیب، هنگامی که چیزی fizzles out می‌شود (رنگ می‌بازد) یا die out می‌گردد (از میان می‌رود)، یا هنگامی که یک موضوع از گفتگو drop out می‌شود (از قلم می‌افتد)، از کانون توجه ما خارج می‌گردد. همچنین هنگامی که شخصی freak out می‌شود از حالت طبیعی خارج می‌گردد. این قبیل نمونه‌ها، که شمار آنها بسیار بیشتر است، نشان می‌دهند که توزیع ادات^۱ و حروف اضافه در فعل‌های گروهی^۲ انگلیسی دلبخواهی و بی‌قاعده نیست (برای بحث بیشتر بنگرید به لیندنر^۳، ۱۹۸۱؛ روزکا-اوستین^۴، ۲۰۰۳).

۳-۳. فضاهای ذهنی و آمیختگی مفهومی

همان‌گونه که پیشتر گفته شد، زبان‌شناسی شناختی این دیدگاه که زبان را باید مستقیماً به وضعیت‌های عینی جهان بیرون نگاشت داد، نمی‌پذیرد. شاید گفته شود که جمله *The cat is sitting on the mat* اشاره به موقعیتی دارد که در آن یک «گربه» و یک «پادری» وجود دارد که گربه روی پادری نشسته است. اشکال این تحلیل کجاست؟ این تحلیل اشکال بسیار دارد. نخست، هر جمله این چنینی باید از پالایه مقوله‌های زبانی

1. particle
2. phrasal verb
3. Lindner
4. Rudzka-Ostyn

و مفهوم‌سازی‌های گوینده بگذرد. پادری، قالیچه یا فرش چیست؟ چرا گوینده واژه «پادری» را برگزیده و این مقوله را به کار برده است؟ رابطه on نیز در این جمله دارای ابهام است. جاهای بسیاری روی پادری است که گربه می‌تواند در آنجا نشسته باشد: وسط پادری یا نزدیک کناره‌های آن. دوم، از جمله می‌توان دریافت که گوینده گربه و پادری خاصی را مدنظر دارد و گمان می‌کند که شنونده نیز آنها را می‌شناسد. اینجاست که مسئله سازمان نگاره-زمینه^۱ به میان می‌آید.

چرا گوینده جمله را بر پایه جایگاه گربه قاب‌بندی کرده است؟ می‌توانست به سادگی پادری را به عنوان نگاره برگزیند و بگوید *The mat has a cat sitting on it*. معناشناسی عینیت‌گرا توانایی تبیین این تفاوت‌ها را ندارد. یک موضوع دیگر که معناشناسی عینیت‌گرا آن را کاملاً نادیده می‌انگارد، این است که چرا گوینده اصلاً باید این چنین تصدیقی^۲ انجام دهد؟ کسی معمولاً بی‌دلیل چیزی را درباره وضعیت پیرامون خود تصدیق نمی‌کند؛ حتماً باید دلیلی کاربردشناختی برای این کار وجود داشته باشد.

یک چالش دیگر برای معناشناسی عینیت‌گرا این است که پدیدآورندگان این متن این جمله غیرمنتظره را درباره گربه و پادری ساخته‌اند تا نکته‌ای را بیان کنند- در واقع، در صحنه موردنظر هیچ گربه یا پادری وجود ندارد. گربه و پادری تنها در فضای ذهنی ساختگی نویسندگان پاراگراف [در داستان «شرلوک هلمز»]^۳ وجود دارند. هواداران معناشناسی عینیت‌گرا خود را به تکاپو افکنده‌اند که ببینند آیا جمله *Sherlock Holmes is an Englishman* صادق است یا کاذب (سیورن^۴، ۲۰۰۹: ۱۲۷، ۱۸۱، ۱۸۷). مسئله اینجاست که شخصی به نام شرلوک هلمز اصلاً وجود خارجی ندارد، پس هرچیزی درباره او بگوئیم نه می‌تواند صادق باشد و نه کاذب (درست مانند جمله‌ای درباره پادشاه کنونی فرانسه). با وجود این، سخن ما این است که این جمله می‌تواند صادق باشد، زیرا شرلوک هلمز در یک جهان تخیلی وجود دارد گرچه نویسنده داستان یعنی کنان دوئل^۵ هیچ‌جا به ملیت شرلوک اشاره نکرده است. نظریه فضاهای ذهنی را ژیل فوکونیه^۶ (۱۹۹۴) برای تبیین پدیده‌های ارجاعی ارائه کرد. عبارت‌های ارجاعی مانند شرلوک هلمز به چیزی ارجاع می‌دهند حتی اگر آن چیز را در جهان بیرون نتوان یافت، بلکه

1. figure-ground organization

2. assertion

3. Sherlock Holmes

4. Seuren

5. Conan Doyle

6. Gilles Fauconnier

در فضای ذهنی ساخته شده توسط گوینده یا شنونده باشد. البته اغلب فضای ذهنی با واقعیت همخوانی دارد یا این چنین پنداشته می شود، اما گاهی هم این گونه نیست.

یکی از دیدگاه های فوکونیه این بود که یک فضای ذهنی می تواند خاستگاه فضای ذهنی دیگری قرار گیرد. جمله *She wants to marry a millionaire* را می توان به دو شیوه تفسیر کرد. یک تفسیر این است که زن و میلیونر هر دو در یک فضای ذهنی قرار دارند؛ یک زن است و یک میلیونر و زن می خواهد با او ازدواج کند. در تفسیر دوم، میلیونر تنها در فضای ذهنی آرزوی زن وجود دارد.

نظریه آمیختگی^۱ (فوکونیه و ترنر^۲، ۱۹۹۸، ۲۰۰۲) بر پایه این ایده ها شکل گرفت و بیانگر آن است که اجزای فضاهای ذهنی گوناگون (یا به بیان کلی پیکربندی های دانش) می توانند با هم درآمیزند و ما را به مفهوم سازی های تازه ای برسانند. این نظریه راهکارهایی را برای حل برخی از پرسمان های دشوار گذشته پیشنهاد می دهد. آنچه از صورت جمله های *I'm not myself today* و *I'm trying to catch up with myself* و هم مرجع بودن *I* و *myself* برداشت می شود، این است که این دو جمله بی معنا هستند. با وجود این، ما به آسانی معنای آنها را درمی یابیم. باید دانست که نظریه استعاره نمی تواند در اینجا کمکی به ما بکند؛ برای نمونه، روشن نیست که قلمروهای مبدأ و مقصد^۳ کدامند و نگاشت از یک قلمرو به قلمرو دیگر چگونه انجام شده است. چنین می نماید که درک معنای این جمله ها به دلیل مفهوم سازی های متفاوتی است که از *self* داریم و جنبه هایی از آنها را با هم تلفیق می کنیم. همان گونه که در فصل های بعدی گفته خواهد شد، نظریه آمیختگی دارای کاربردهایی فراتر از زبان است. این نظریه ما را به بینش های تازه ای در روایت، داستان گوئی، اسطوره، فرهنگ دیداری^۴، حل مسئله و حتی شیوه تعامل با دستگاه ها و ابزارهای الکترونیکی رهنمون می سازد.

۴. نگاهی به واج شناسی

تأکید بر روی معنا در زبان شناسی شناختی، یک پیامد ناخوشایند به دنبال داشته و آن نادیده انگاری واج شناسی بوده است. با نگاهی به شماره های پیشین مجله هایی همچون *زبان شناسی شناختی* می بینیم که شمار مقاله های پیرامون واج شناسی کمتر از انگشتان یک دست

1. Blending Theory

2. Sarah Turner

3. source and target domain

4. visual culture

است. گرچه عناصر واجی در خدمت نمادین‌سازی بازنمایی‌های معنایی هستند، اما خود آنها معنای ذاتی ندارند. برای نمونه، اینکه واکه [a:] انگلیسی یا واکه [o] فرانسوی واژه‌هایی را در این دو زبان نمادین‌سازی می‌کند (یعنی are و eau «آب»، به ترتیب) پدیده‌ای کاملاً اتفاقی است. از این رو، پژوهشگرانی که به بررسی موضوع‌های معنایی پرداخته‌اند چندان توجهی به واج‌ها، هماهنگی واکه‌ای، دوگان‌واک‌ها^۱، خوشه‌های همخوانی و مسائلی از این دست نداشته‌اند.

در حالی که عناصر واج‌شناختی در تحلیل معنایی (مانند استعاره و مجاز) کاربردی نداشته‌اند، می‌توانند مورد تحلیل مفهومی قرار گیرند و لانگاکر نیز بر این نکته تأکید دارد. واج‌ها مقوله‌هایی از صداها هستند که در ذهن زبانوران ساخته شده‌اند و از این رو نوع ویژگی‌های آنها همانند نوع ویژگی‌های مقوله‌های معنایی زبان است؛ برای نمونه، برخی از اعضای مقوله واج‌ها سرنمون‌تر از اعضای دیگر هستند. از این رو، شیوه‌هایی را که برای بررسی مقوله‌های معنایی به کار رفته‌اند می‌توان در مطالعه واج‌شناسی نیز به کار برد. همچنین، محدودیت‌های واج‌آرایی^۲ یک زبان (یعنی کدام ترکیب از آواها در کدام بافت‌ها مجاز هستند) را می‌توان از دیدگاه ساخت‌های واجی^۳ مورد بررسی قرار داد. این واقعیت که [sæmt] یک واژه ممکن در زبان انگلیسی نیست به این دلیل است که در این زبان هیچ طرح‌واره واجی که بتواند خوشه همخوانی موجود در پایانه هجای این واژه را تجلی ببخشد وجود ندارد؛ زیرا در انگلیسی، همخوان خیشومی باید در همان جایگاهی تولید شود که همخوان انسدادی پس از آن تولید می‌شود.

سرانجام آنکه، تجلی قابل درک زبان (چه به شکل آوا، چه نمادهای نوشتاری و چه نشانه‌ها) جسمانی (به معنای واضح آن) است. ساختار آوایی زبان ریشه در قابلیت‌های فراگویی دستگاه آوایی آدمی دارد و قابلیت‌های ادراکی دستگاه شنیداری آن را محدود می‌سازد. مفهوم «انگیختگی»^۴، که به خوبی در مطالعه ساخت‌های معنادار زبان به کار رفته است، در مورد نظام آوایی زبان نیز کاربرد دارد.

1. diphthong

2. phonotactic constraint

3. phonological constructions

4. motivation